

نقیضه  
ضرب المثل

## قوز بالا قوز آمده

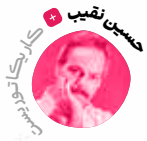
نقیزال  
طنزپرداز

دو برادر بودند که هر کدام یک قوز روی کمرشان داشتند. چون آن زمان هالپ تاپ و گوشه ای نبود که مادرشان بگوید: «همه ش مال این بی صاحب مونده ست که قوزیتون کرده» و نمی شد گردن (عمه های فتنه گرتون) هم انداخت، همه مسخره شان می کردند به جز مادرشان. برادر بزرگ تر خوش اخلاق بود و به همه (جز آن هایی که در قورمه سبزی رب گوجه می ریختند و آن ها که در حلیم شکر نمی ریختند) احترام می گذاشت. برادر کوچک تر اما بد اخلاق بود و به همه به صورت عادلانه بی احترامی می کرد.

یک روز برادر بزرگ تر بقیچه حمامش را بست تا به حمام عمومی برود. شب بود و حمام خلوت. وقتی وارد شد صدای جشن و شادی ای شنید. با تعجب دید که جن های توی حمام بساط شور و شادی دارند و شب چله را جشن گرفته اند. برادر بزرگ تر با خودش گفت بهترین کار این است که من هم بروم و در شادی شان شرکت کنم. برادر بزرگ تر که دارای فضل و ادب بود رفت و برایشان حافظ خواند و حکایت ها گفت و بادام برشته و نخودچی خورد و شادی های مجاز و حلال کرد. وقتی خواست از جن ها جدا حافظی کند، رئیس جن ها گفت تو که امشب ما را شاد و سرگرم کردی کاری یا چیزی از ما بخواه تا برایت انجام دهیم. چون جن ها کلاً به کسی که کاری باهاشان داشته باشد کاری دارند. حواستان به رفتن پیش فال و سحر و دعای مهر و ماه نویس ها باشد. برادر بزرگ تر که تعارفی نبود گفت بی زحمت طی یک عمل جراحی ظریف این قوز پشت من را بردارید. آن ها هم برداشتند. برادر بزرگ تر شاد و خوشحال به خانه رفت. برادر کوچک تر پرسید چه شد؟ برادر بزرگ تر گفت چنین شد. برادر کوچک تر گفت خب من هم چنین می کنم. پس به حمام رفت.

خودش را به آن جایی که برادر بزرگ تر گفته بود رساند. با خودش گفت برادرم برایشان شادی های شب چله ای کرده و قوزش را برداشته اند، من مناسبت های دیگر را هم انجام بدهم تا عمل دماغ مماغ هم پیش می روم. رفت و ژله و کیک و هندوانه و انار و آجیل شب چله و کاج کریسمس و خرس ولنتاین و سبزه نوروز و کدوی هالوین را زیر بغل زد و با خودش به محفل جن ها برد. جن ها با نوک سمشان به هم تنه زدند و یواشکی گفتند: «این زوزکول را ببین.» به هر حال جن ها زبان زرگری خودشان را دارند.

رئیس جن ها همین که دید برادر کوچک تر نه فقط بی شعور بلکه بی فرهنگ و بی اصالت و خیلی بی های دیگر هم هست، گفت: «چی می خوای؟» سریع گفت: «قوز منم بردارید.» رئیس جن ها گفت: «ما خودمان امشب عزادار یکی از جن ها هستیم که شب چله خربزه و عسل خورده. حالا که بی احترامی به ما و فرهنگ و اصالت خودت کردی، بیا این یکی قوز را هم بذارم روی قوزت تا همه چیزت به همه چیزت بیاید.» برادر کوچک تر با یک قوز بالای قوز خودش به خانه برگشت. برادر بزرگ تر گفت تو که پول داشتی این همه خرج وسایل و مناسبات بیگانه و باگانه کنی، خب می رفتی همان اول خرج عمل جراحی قوزت می کردی. برادر کوچک تر که دید حرفش حساب است، اکلیل سرنج چهارشنبه سوری را آورد و دنبال برادر بزرگ تر افتاد ولی چون دوتا قوز داشت، سنگین بود و به او نرسید. از آن به بعد برای آدم بیچاره ای که خودش گرفتار است و باز بدبختی دیگری هم سرش می آید، می گویند: قوز بالا قوز آمده.

حسین نقیب  
کارگزار

به یاد حسین محب اهری،  
به مناسبت پنجمین سالگرد فوت این هنرمند

حساب  
بی حساب

یادش بخیر...

بهنام حسینی  
طنزپرداز

معلم سختگیر و در عین حال دلسوز و مهربان دهه شصتی ها که هیچ وقت نتوانست به مبصر چهارساله اش، «درس شیرین ریاضی» را بیاموزد. راستش به ما شاگردان تلویزیونی و شاگردان هنری اش هم دودوتا چهارتا کردن را درست یاد نداد. شاید حتی حساب و کتاب خودش هم ضعیف بود و از شاگرد زنگ های کلاس زندگی محسوب نمی شد. چون در همه این سال ها با آن کارنامه لبریز از فعالیت های هنری نه دنبال شهرت و استفاده از آن بود و نه در پی تنگ کردن جای دیگری و سوپرستار جادادن خود. یا با وجود بیماری سخت و حتی در دوره درمان نه دست از تلاش برداشت و نه حتی ذره ای از انرژی اش کم شد.

اینکه با حدود پنجاه سال سابقه کار هنری در بیش از پنجاه سریال و سی اثر سینمایی و پنجاه تئاتر نقش داشته باشی معنایی جز پیرانری بودن ندارد و اینکه با وجود بیماری آنقدر مصمم باشی که در دوره درمان بیماری سختت باز هم به کارت ادامه دهی و حتی از سر صحنه راهی بیمارستان شوی، معنایی جز عشق به کار ندارد. چیزی که با حساب و کتاب های ساده لوحانه ماقابل چرتکه انداختن نیست. این از آن درس هاست که فقط یک معلم دلسوز و سختگیر می تواند به انسان بیاموزد؛ البته سختگیر به خود و دلسوز به شاگردان. معلمی به نام حسین محب اهری که شاد بود و شاد زیست و با خوش قلبی جهانش را به لبخند مهمان کرد و با زندگی و مرگش به ما آموخت که هیچ بهانه ای برای شاد نبودن و امیدوار نزیستن وجود ندارد. روحش شاد و به این امید که خداوند نیز او را بی حساب و کتاب به بهشت راهی کند.